

برهان‌های صدیقین؛ تقریرها، اشکال‌ها و پاسخ‌ها^۱

حسین عشاقی^۲

چکیده

اصالت وجود در تحقق، عبارت است از موجود بودن وجود به خودی خود به گونه‌ای که موجود بودن آن، عین حقیقت او باشد نه وابسته به حالتی دیگر. این نوشتار در دو مرحله، ارائه شده است: یکی اصالت حقیقت لاشروطی وجود و دیگر، اصالت وجودهای خاص. هر کدام از این دو ادعا با ادله متعددی اثبات شده که به آنها در این مقاله پاسخ داده‌ایم. در این مقاله، پنج نظریه دیگر در مورد موجود اصیل مطرح گردیده است که عبارتند از: اصالت ماهیت و اعتباری بودن وجود؛ اصالت وجود و ماهیت؛ اصالت وجود در واجب و اصالت ماهیت در ممکنات؛ اصالت وجود و ماهیت موجود به عین موجودیت وجود؛ اصالت وجود و اصالت ماهیت به تبع وجود. نظریه اخیر را قیصری مطرح کرده و صدرالمتألهین نیز در برخی آثارش بدان گراییده است. نگارنده این نظریه را با ارائه دلایلی، تأیید کرده است. در پایان این نوشتار، آثار اصالت وجود را بررسی کرده‌ایم.

کلیدواژه‌ها

برهان صدیقین، اصالت در تحقق، اصالت وجود، موجود بالذات، موجود بالعرض، اعتباریت، ماهیت، حصص وجود، حقیقت لاشروطی وجود.

۱. تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۷/۲/۱۰؛ تاریخ تأیید: ۱۳۸۷/۲/۲۹.

۲. استادیار جامعه المصطفی العالمیه.

از جمله نکاتی که در تاریخ فلسفه به همت فیلسوفان مسلمان کشف شده، برهان‌های صدیقین است. برهان صدیقین، اصطلاحی است فلسفی و به برهانی گفته می‌شود که در آن، وجود خدا نه به واسطه امری متغیر با وجود او، مثل «حرکت»، «حدوث»، «امکان» و امثال اینها، بلکه به واسطه حقایقی که عین اویند، مثل حقیقت وجود، موجود و واجب اثبات می‌شود.

مقدمه

الف) علت نامگذاری: اینکه این گونه برهان‌ها را صدیقین می‌خوانند، بدان دلیل است که اولاً: همان‌طور که سلوک عملی صدیقین بدین صورت است که در آن، سالک به واسطه خود مقصود به مقصود هدایت می‌شود (بک عرفتك و انت دلتنی علیک و دعوتی الیک)^۱ در این برهان‌ها هم طریق سلوک به مقصد، عین خود مقصد است (صدرالمآلهین، سفار، ۱۳/۶).

ثانیاً: صدیق به معنای «بسیار راستگو» است و در این برهان‌ها نیز از مقدماتی استفاده می‌شود که ضروری‌الصدق و شک‌ناپذیر هستند؛ بنابراین، این قسم از برهان‌ها را صدیقین نام نهاده‌اند (سبزواری، حاشیه‌الاسفار، ۱۳/۶).

ب) وجه نیاز به برهان صدیقین: بعضی از اندیشمندان به این امر واقف شده‌اند که هیچ امر مغایر با ذات واجب نمی‌تواند واسطه در اثبات وجود او شود؛ زیرا آن امر، یا علت واجب است یا معلول او، و یا نه علت اوست و نه معلول او.

فرض نخست باطل است؛ چرا که واجب‌الوجود علت ندارد.

فرض دوم یقین‌آور نیست؛ زیرا در حالی که می‌خواهیم بر وجود واجب استدلال بیاوریم، وجود واجب مشکوک در نظر گرفته می‌شود و شک در وجود واجب، مستلزم شک در وجود معلول اوست. پس اگر بخواهیم با وجود شک در معلول، آن را واسطه در اثبات علتش قرار دهیم، این استدلال یقین‌آور نخواهد بود؛ چون امر مشکوک نمی‌تواند یقین‌آور باشد.

فرض سوم هم کارساز نیست؛ زیرا بین آن امر مغایر و واجب (به خاطر نفی علیت و معلولیت

بین آنها) ملازمه‌ای برقرار نیست تا بتوان از وجود یکی به وجود دیگری رسید.

پس واسطه در اثبات واجب نمی‌تواند امری مغایر با واجب باشد و در مقام اثبات وجود واجب، همواره باید سراغ امری برویم که با ذات واجب مغایرتی ندارد. چنین برهانی که مشتمل بر واسطه در اثباتی است که با ذات واجب مغایرت ندارد، برهان صدیقین خوانده می‌شود.

ج) تاریخچه برهان صدیقین: خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

أَوَلَمْ يَكْفُرْ بِبُكَ أَتَيْهِ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (فصلت، ۵۳).

بعضی از مفسران، «شهدید» در این آیه را به معنای «شاهد» گرفته‌اند و نیز بعضی گفته‌اند منظور از «کل شیء» هر چیزی است و شامل خود واجب هم می‌شود (صدر المتألهین، مفاتیح الغیب، ۴۰-۲۳۹). پس او بر همه چیز، حتی بر خودش شاهد است و دلیل بر خودش شمرده می‌شود.

در بین فیلسوفان، فارابی نخستین کسی است که با الهام از این آیه، متوجه چنین برهان‌هایی شد (فارابی، فصوص الحکم، ۶۲)، ولی برهانی بدین سبک از او در دست نیست. بعد از او، ابن سینا سعی کرد با اشاره به آیه مذکور برهانی بدین سبک ارائه کند (شرح اشارات، ۶۶۳). برهان او گرچه مورد نقد ابن عربی (شرح فصوص الحکم، ۱/۳۶۴) و صدر المتألهین (اسفار، ۲۶۶) قرار گرفت، ولی خودش این برهان را چنین ستود: بنگر چگونه استدلال ما بر وجود واجب، وابسته به این نیست که به خلق واجب و فعل او توجه شود. او سپس چنین راه اثباتی را راه «صدیقین» نامید (شرح اشارات، ۶۶۳). همین تعبیر شیخ الرئیس، مبدأ شهرت این قسم از براهین به برهان صدیقین شده است.

البته در اقامه برهان‌های صدیقین، عرفای مسلمان مقدم بر فلاسفه هستند که نمونه‌هایی از آنها را در آینده از قیصری، سیدحیدر آملی و ابن‌ترکه نقل خواهیم کرد. در میان فیلسوفان، بعد از ابن‌سینا، صدر المتألهین برهانی به شیوه صدیقین اقامه کرده است و به دنبال او، اتباعش تقریرهای متعدد و متنوعی ارائه کرده‌اند. در دوره اخیر، میرزا مهدی آشتیانی نوزده تقریر از برهان صدیقین عرضه کرده است (تعلیق بر شرح منظومه حکمت سبزواری، ۴۸۸-۴۹۷)؛ گرچه بسیاری از آنها، یا بیان‌های مختلفی از یک برهان است یا ناتمام و نیازمند ترمیم به نظر می‌رسد.

در میان اندیشمندان مسیحی، شاید نخستین کسی که برهانی با ویژگی برهان صدیقین اقامه

کرده، آنسلم قدیس (۱۱۰۹ م) است. البته خود او متوجه این ویژگی برهانش نبوده که در آن، مقصد و طریقی یکی است. در ادامه، برهان آنسلم و نقض و ابرام‌های آن را خواهیم آورد.

د) اقسام برهان صدیقین: برهان‌های صدیقین به دو دسته اصلی تقسیم می‌شوند: براهین فلسفی و براهین عرفانی.

براهین عرفانی به آن دسته از برهان‌های صدیقین می‌گوئیم که نتیجه روشن آن، مساوت وجود با وجود ذاتی است.

براهین فلسفی برخلاف براهین عرفانی اند و چنین لازمه روشنی را ندارند. این دسته از براهین به سه گروه کوچک‌تر تقسیم می‌شود:

۱. در دسته‌ای از براهین فلسفی، «حقیقت وجود» طریق وصول به وجود واجب قرار می‌گیرد.

۲. در دسته‌ای دیگر، «موجود» راه سلوک به سوی واجب است.

فرق این دو دسته برهان در این است که اگر «موجود» واسطه در اثبات واجب قرار گیرد، هم اصالت‌الوجودی و هم اصالت‌الماهوی می‌توانند از این واسطه استفاده کنند؛ چرا که هر دو گروه معتقد به «موجود» هستند و اختلاف آنها در این است که اصالت‌الوجودی مصداق بالذات «موجود» را «وجود»، و اصالت‌الماهوی «ماهیت» می‌داند، ولی اگر واسطه در اثبات «وجود» باشد، چون اصالت‌الماهوی «وجود» را اعتباری می‌داند، دیگر از این واسطه استفاده نمی‌کند؛ بر خلاف اصالت‌الوجودی که «وجود» را اصیل می‌داند.

۳. در دسته سوم از این براهین، «حقیقت واجب» سالک را به مقصد می‌رساند.

بخش اول: براهین فلسفی بر وجود واجب

گروه اول از براهین فلسفی

گروه اول از براهین فلسفی، آن برهان‌هایی را در بر می‌گیرد که در آنها از طریق «حقیقت وجود» به اثبات واجب می‌رسیم. از این گروه، ده برهان را می‌آوریم.

برهان ۱. مقدمه اول: اجتماع وجود و عدم محال است، چون بر اساس اصل بدیهی امتناع تناقض، وجود که نقیض عدم است، طارد عدم است و با عدم جمع نمی‌شود.

مقدمه دوم: ملاک طرد نیستی و نفی عدم، موجود بودن است؛ چون اگر شیء موجود نباشد، عدمش مطرود نبوده، بلکه باقی و مستقر است.

نتیجه: برای اینکه وجود طارد عدم باشد، باید موجود باشد؛ پس وجود، موجود است.
مقدمه سوم: موجود بودن وجود به علت یا قیدی وابسته نیست، وگرنه با نبودن آن علت یا قید، وجود موجود نخواهد بود یعنی طارد عدم نخواهد بود و در نتیجه، وجود با عدم جمع می‌شود؛ حال آنکه اجتماع وجود و عدم به طور بدیهی محال است.
مقدمه چهارم: هر چیزی که در موجودیت به هیچ علت و قیدی وابسته نباشد، به ضرورت ازلی موجود است.

نتیجه: وجود به ضرورت ازلی موجود است؛ یعنی واجب الوجود بالذات است (آملی، جامع‌الاسرار، ۱۲۲؛ طباطبایی، الرسائل التوحیدیه، ۸).
امتیاز این برهان آن است که بدون تکیه بر هیچ اصل فلسفی به جز اصل بدیهی امتناع تناقض، وجود واجب را اثبات می‌کند.

برهان ۲. مقدمه اول: غیر وجود، برای موجودیت به وجود وابسته است؛ چون هر چیزی بدون وجود، معدوم است. پس خود وجود که ملاک موجودیت امور دیگر است، باید به خودی خود محقق باشد؛ زیرا اگر اصلاً متحقق نباشد، نمی‌تواند ملاک تحقق اشیای دیگر قرار گیرد و اگر به واسطه امر دیگری متحقق است، دور لازم می‌آید، چون غیر وجود، به واسطه وجود متحقق است (قیصری، شرح فصوص، ۲۰؛ آملی، نقد النفوس، ۶۵۱).

مقدمه دوم: هر چه به خودی خود متحقق است، واجب الوجود است.
نتیجه: وجود، واجب الوجود است.

برهان ۳. مقدمه اول: حقیقت وجود به خودی خود عدم‌ناپذیر است.
مقدمه دوم: هر چه به خودی خود عدم‌ناپذیر باشد، واجب بالذات است.
نتیجه: حقیقت وجود، واجب الوجود بالذات است.

اثبات مقدمه اول: اگر وجود عدم‌پذیر باشد، هنگام عدم، یا ذاتش باقی است یا باقی نیست. در

صورت نخست، تناقض لازم می‌آید؛ چون به دلیل بقای ذاتش موجود است و به علت فرض عدم آن، باید معدوم باشد و این تناقض محال است.

در صورت دوم، انقلاب حقیقت وجود لازم می‌آید که محال است؛ زیرا در این فرض باید وجود در مرتبه ذاتش وجود نباشد، و گرنه به ملاک همین وجود، ذاتش باقی خواهد ماند که خلاف فرض است.

پس هر دو فرض باطل بوده، و بنابراین وجود، عدم‌ناپذیر است (ابن‌ترکه، تمهید القواعد، ۶۰).

اشکال بر این برهان، در گزاره «وجود، عدم‌ناپذیر است» اگر منظور از وجود، مفهوم آن باشد که روشن است این گزاره صادق نیست؛ چون مفهوم وجود، عدم‌پذیر است. اگر هم منظور از آن، مصداق خارجی وجود است، در این صورت مصادره بر مطلوب پیش می‌آید؛ چون مطلوب در برهان اثبات مقدمه اول، همان موجود بودن وجود است که در مقدمه اخذ شده.

پاسخ: گزاره «وجود، عدم‌ناپذیر است» قضیه‌ای حقیقیه است. در قضیه حقیقیه بر خلاف قضیه خارجی که در آن محمول فقط روی افراد خارجی موضوع می‌رود، موضوع شامل افراد فرضی نیز می‌شود و محمول بر همه افراد خارجی و فرضی موضوع می‌رود.

به عبارت دیگر، ممکن است در قضیه حقیقیه، مصداق موضوع، وجود فرضی داشته باشد. اگر چه صدق وصف عنوانی موضوع بر همه افراد - چه افراد واقعی و چه افراد فرضی - واقعی است، و گرنه آنچه مصداق موضوع فرض شده، مصداق موضوع نخواهد بود.

به دیگر سخن، فرض در قضایای حقیقیه، به تحقق وجود افراد موضوع در خارج مربوط است نه به اتصاف افراد به وصف عنوانی موضوع. برای مثال، موضوع قضیه «مربع، چهار زاویه قائمه دارد» همه مربع‌های موجود و مربع‌های فرضی را در بر می‌گیرد، اما باید توجه داشت که افراد فرضی مربع، وجودشان مفروض است ولی مربع بودنشان فرضی نیست؛ یعنی افراد فرضی مربع حقیقتاً مربع‌اند نه اینکه مربع بودنشان فرضی باشد، و گرنه ملاک فرد مربع بودن را نخواهند داشت یعنی فرد مربع نخواهند بود. در مجموع هم در قضیه حقیقیه و هم در قضیه خارجی، اتصاف افراد موضوع به وصف عنوانی موضوع، واقعی است.

براساس این مقدمه می‌گوییم: آنچه در مقدمه این برهان آمده، مصداق واقعی موضوع است که وجودش فرضی است، در حالی که آنچه در نتیجه می‌آید، مصداق واقعی موضوع است که وجود واقعی دارد. پس مصادره به مطلوب در کار نیست.

برهان ۴. مقدمه اول: براساس ادله پیشین، وجود، موجود است.

مقدمه دوم: اگر وجود، واجب نباشد، ممکن و محتاج به علت است و این مستلزم تقدم شیء بر خودش می‌شود که محال است.

نتیجه: وجود واجب الوجود است (و واجب الوجود وجود دارد).

در توضیح مقدمه دوم باید گفت: اگر حقیقت وجود، واجب نباشد، ممکن خواهد بود و هر ممکنی محتاج علت است. حال این علت، یا خود حقیقت وجود است و از آنجا که علت بر معلول خودش مقدم است تقدم شیء بر خودش لازم می‌آید که محال است، یا اینکه علت حقیقت وجود، از وجودات خاص است. اما از آنجا که حقیقت وجود نسبت به وجودات خاص عمومیت دارد و نسبت عموم و خصوص مطلق بین آنها برقرار است و هر عامی قبل از فرد خود باید موجود باشد و گرنه فرد آن عام، ملاک فرد بودن برای آن عام را نخواهد داشت، پس باز حقیقت وجود باید قبل از وجودات خاص باشد و در فرض ما وجودی خاص، علت است. در نتیجه، حقیقت وجود بر خودش مقدم می‌شود که این محال است (نقل با تصرف از قیصری، شرح فصوص، ۱۹؛ ابن‌ترکه، تمهید القواعد، ۶۲).

برهان ۵. مقدمه اول: براساس ادله‌ای که گذشت، وجود، موجود است.

مقدمه دوم: اگر وجود واجب نباشد، یا ممکن است یا ممتنع.

مقدمه سوم: ممکن بودن و ممتنع بودن وجود محال است.

نتیجه: وجود، واجب است.

اثبات مقدمه دوم: هیچ مفهومی از مواد سه‌گانه خارج نیست؛ پس وجود هم از این سه خارج

نخواهد بود.

اثبات مقدمه سوم: به این دلیل که ممکن ذاتاً می‌تواند پذیرای وجود یا عدم باشد، حال آنکه

وجود، پذیرای وجود و عدم نیست چرا که شیء، پذیرای خودش یا نقیضش نمی شود، پس وجود نمی تواند ممکن باشد.

ممتنع نیز، معدوم است؛ ولی بر اساس مقدمه اول، وجود نمی تواند معدوم باشد؛ پس وجود، ممتنع نیست. به علاوه، ممتنع بودن وجود، مقتضی انتفاء وجودات خاص است؛ چون هر وصفی که عام واجد آن باشد، خاص هم آن وصف را واجد است. اگر وجود ممتنع باشد، وجودات خاص هم ممتنع خواهند بود، در صورتی که انتفاء وجودات خاص به طور بدیهی باطل است (نقل با تصرف از ابن ترکه، تمهید القواعد، ۶۱).

برهان ۶. مقدمه اول: حقیقت وجود به دلیل اصالت وجود، موجود است.

مقدمه دوم: حقیقت وجود به دلیل تشکیک، واقعییتی یگانه است که افرادش فقط به حسب مرتبه متفاوت اند.

مقدمه سوم: چون اختلاف افراد وجود فقط به حسب مرتبه است، پس ذات کامل، عیناً همان ذات ناقص است با اضافه کمال.

مقدمه چهارم: کامل ترین مرتبه این واقعیت مشکک، به غیر وابسته نیست، و گرنه علت او کامل تر از او خواهد بود و دیگر او کامل ترین مرتبه نیست.

مقدمه پنجم: وجود معلول، عین فقر و وابستگی به علت است.

بر این اساس، وجود که بر پایه مقدمه اول موجود است، از دو حال بیرون نیست؛ یا بی نیاز از غیر است که در این صورت این موجود، واجب الوجود است، یا وابسته به غیر است که بر اساس مقدمه چهارم وابستگی او عین ذاتش است. بنابراین، او به دلیل این وابستگی ذاتی، ذات ناقصی است، ولی بر اساس مقدمه سوم، ذات ناقص او نمی تواند با ذات کامل ترین مرتبه حقیقت هستی متغایر باشد. پس به دلیل این عدم مغایرت، پذیرش موجودیت او، عیناً پذیرش موجودیت کامل ترین مرتبه هستی است که او بر اساس مقدمه چهارم واجب الوجود است. پس در هر صورت واجب الوجود، موجود است؛ چون هر وجود، یا خود واجب الوجود است یا به اتحاد تشکیکی متحد با اوست (نقل با تصرف از صدر المتألهین، سفار، ۱۴/۶).

برهان ۷. مقدمه اول: حقیقت وجود به دلیل اصالت وجود، موجود است.

مقدمه دوم: حقیقت وجود، به دلیل تشکیک در وجود، در عین کثرت مراتبش، واقعیتی یگانه است.

مقدمه سوم: حقیقت واحد وجود یا مستقل از غیر است یا وابسته به دیگری.

در صورت نخست، مطلوب ثابت است؛ چون موجود مستقل و غیر وابسته واجب است.

در صورت دوم نیز مطلوب ثابت است؛ چون حقیقت وجود به دلیل وابستگی و معلولیت، فقر ذاتی دارد، ولی از طرف دیگر به دلیل تشکیک در وجود، حقیقت وجود، واقعیتی یگانه است. پس مقتضای فقر ذاتی او آن است که خارج از حریم ذاتش علتی موجود باشد. همچنین مقتضای یگانه بودن این حقیقت وابسته آن است که خارج از حریم ذاتش علتی نباشد و گرنه حقیقت وابسته وجود، متعدد می‌شود؛ پس علت مزبور، وجودی غیر وابسته خواهد بود. بنابراین در هر دو صورت، وجود غیر وابسته‌ای خواهیم داشت.

مقدمه چهارم: وجود غیر وابسته، واجب الوجود است.

نتیجه: حقیقت وجود، ما را به واجب الوجود رساند.

البته باید توجه داشت که گرچه در صورت دوم، پای غیر واجب به میان کشیده شده، و از راه آن به اثبات واجب پرداختیم، ولی باز این برهان، جزو برهان‌های صدیقین است؛ چون صورت دوم گرچه محتمل است ولی مطابق واقع نیست زیرا بر اساس مقدمه دوم این برهان — یعنی وحدت حقیقت وجود — دیگر امری و رای حقیقت وجود تحقق ندارد.

پس فقط یک فرض از دو فرض احتمالی در برهان مطابق واقع است و آن هم فرض «مستقل از غیر بودن حقیقت واجب» می‌باشد؛ یعنی در این فرض راه و مقصد یکی شد و آن «وجود مستقل از غیر» است.

برهان ۸. مقدمه اول: حقیقت وجود که بر اساس اصالت الوجود، موجود است، یا واجب الوجود است یا واجب الوجود نیست.

مقدمه دوم: اگر حقیقت وجود واجب الوجود نباشد، خلف لازم می‌آید؛ زیرا در این صورت

باید علتی برای حقیقت وجود باشد. لکن صرافت حقیقت وجود، مانع تحقق وجود دیگر است؛ چون «تعدد» متوقف بر «امتیاز» بوده، صرف‌الشیء هم فاقد امتیاز است. لذا هر چیزی که وجود دوم فرض شود، به دلیل عدم تمایز، همان وجود اول خواهد بود و این خلف است.

نتیجه: حقیقت وجود، واجب است (نقل با تصرف و تلخیص از سبزواری، شرح منظومه، ۵۰۵/۲ به بعد).

برهان ۹. مقدمه اول: حقیقت وجود، ذاتاً عدم برایش محال است.

مقدمه دوم، هر چه ذاتاً عدم برایش محال باشد، واجب‌الوجود بالذات است.

نتیجه: حقیقت وجود، واجب‌الوجود بالذات است.

اثبات مقدمه اول: بین وجود و عدم، بالذات تقابل بوده، محال است یکی از دو امر متقابل،

پذیرای مقابل خود باشد.

توضیح مقدمه دوم: چون عدم برای حقیقت وجود محال است، پس حقیقت وجود واجب است و چون حقیقت وجود این عدم‌ناپذیری را به خودی خود دارد، پس وجوب وجودش بالذات می‌باشد؛ یعنی حقیقت وجود، واجب‌الوجود بالذات است (سبزواری، اسرار‌الحکم، ۴۶ به بعد؛ حاشیه اسفار، ۱۶/۶).

برهان ۱۰. مقدمه اول: حقیقت وجود مطلق، موجود است.

مقدمه دوم: حقیقت وجود مطلق در موجودیت، به هیچ حیثیت تقییدی یا تعلیلی وابسته نیست.

مقدمه سوم: هر چه در موجودیتش به هیچ حیثیت تقییدی یا تعلیلی وابسته نباشد،

واجب‌الوجود است.

نتیجه: حقیقت وجود مطلق، واجب‌الوجود است.

اثبات مقدمه اول: پس از اثبات اصالت‌الوجود، این وجود اصیل، یا همان وجود مطلق است یا

وجود مقید (وجود مقید مثل وجود انسان در برابر وجود مطلق که به قیدی مثل انسان و... مقید

نیست). اگر وجود اصیل همان وجود مطلق باشد که مطلوب ثابت می‌شود. اگر هم وجود اصیل،

وجود مقید باشد، چون هر وجود مقیدی به وجود مطلق مسبوق است و گرنه وجود مقید ملاک

وجود بودن را نخواهد داشت، پس باز وجود مطلق، موجود خواهد بود.

اثبات مقدمه دوم: چون وجود مطلق اصیل است و اصیل موجود بالذات است یعنی در اتصافش به وجود، محتاج حیثیت زاندی نیست، پس وجود مطلق در موجودیت به حیثیت تقییدی وابسته نخواهد بود. از طرف دیگر اگر وجود مطلق علت داشته باشد، علتش یا خودش است که بطلان این فرض روشن است؛ یا اینکه علتش وجودی مثل اوست که این فرض هم باطل است چون وجود مطلق، صرف است و دومی و مثل ندارد؛ یا اینکه علتش وجودی مقید است، ولی چون مقید متأخر از مطلق است نمی‌تواند علت وجود مطلق شود چون علت باید مقدم باشد. پس وجود مطلق به حیثیت تعلیلی هم وابسته نیست (نقل با تصرف از آشتیانی، تعلیقه بر شرح منظومه، ۴۹۰).

گروه دوم از براهین فلسفی

همان‌گونه که گفتیم، این گروه از برهان‌های فلسفی، برهان‌هایی هستند که در آنها از طریق «وجود» یا مترادف‌های آن و یا از اقسام موجود، به اثبات واجب پرداخته می‌شود. تفاوت این گروه با دسته پیشین که در آنها از طریق «وجود» به اثبات واجب می‌پرداختیم، پیش‌تر گفته شد. در این گروه پانزده برهان ارائه می‌کنیم.

برهان ۱۱. موجود مطلق علت ندارد، و گرنه تقدم شیء بر خودش لازم می‌آید؛ پس واجب‌الوجود بالذات موجود است.

این برهان را صدر المتألهین از یکی از محققان فارس یعنی خفری نقل کرده است (اسفار، ۳۸/۶؛ الحاشیة علی حاشیة الخضرى، ۲۶).

می‌توان این برهان را به این صورت تبیین کرد:

مقدمه اول: موجود مطلق، موجود است.

مقدمه دوم: موجود مطلق، علت ندارد.

مقدمه سوم: هر موجود بی‌علتی واجب‌الوجود بالذات است.

نتیجه: موجود مطلق، واجب‌الوجود بالذات است؛ یعنی واجب‌الوجود بالذات، موجود است.

منظور از موجود مطلق، وجودی است که از هر قیدی، حتی از قید اطلاق رها باشد. در واقع

«مطلق» قید نیست بلکه بیان بی قیدی است.

اثبات مقدمه اول: اولاً اگر «موجود مطلق» معدوم باشد، باید عکس مستوی آن نیز صادق باشد. عکس مستوی قضیه بالا این است «بعضی معدوم‌ها موجود مطلق‌اند» و این تناقض و باطل است. پس موجود مطلق معدوم نیست یعنی موجود است.

ثانیاً: اگر موجود مطلق معدوم باشد، باید هیچ موجودی واقعیت نداشته باشد. چون موجود مطلق، اعم از همه موجودات خاص است و با نفی وجود از موجود مطلق، باید وجود را از موجودات خاص و مقید هم نفی کرد؛ چون نفی اعم، مستلزم نفی اخص بوده، و نفی واقعیت و وجود از همه موجودات خاص، بالبداهه باطل است. پس موجود مطلق معدوم نیست یعنی موجود است.

اثبات مقدمه دوم: اگر موجود مطلق علتی داشته باشد، این علت یا همان موجود مطلق است یا موجود خاص و مقید. هر دو احتمال باطل است؛ زیرا اگر علت موجود مطلق خودش باشد، تقدم شیء بر خودش لازم می‌آید که محال است.

اگر علت موجود مطلق، موجود مقید و خاص باشد، با توجه به اینکه تحقق موجود مطلق، بر تحقق موجود مقید و خاص تقدم دارد و گر نه خاص ملاک فرد بودن برای مطلق را نخواهد داشت، لازم می‌آید که موجود مطلق به دو مرتبه بر خودش مقدم باشد و این محال است. از این رو، موجود مطلق نمی‌تواند علتی داشته باشد.

اشکال: صدر المتألهین گفته است که این برهان مشتمل بر مغالطه است؛ چون شرط امتناع تقدم شیء بر خودش، رسیدن به تناقض است و در تناقض، وحدت شخصی موضوع شرط است. پس اگر شیء واحد شخصی بر خودش مقدم شود، تناقض پیش می‌آید ولی واحد بالعموم اگر بر خودش تقدم داشته باشد، تناقضی لازم نمی‌آید. در اینجا هم اگر «موجود مطلق» که فرضاً بر علت صادق است شخص همان «موجود مطلق» باشد که بنا بر فرض معلول است، تقدم شیء بر نفس لازم می‌آید و این تناقض است؛ لکن اگر علت و معلول فقط در عنوان عام «موجود مطلق» شریک بودند و وحدت شخصی نداشتند، هیچ تالی فاسدی لازم نمی‌آید (اسفار، ۳۹/۶ و ۴۰).

پاسخ: مبنای صدرالمতألّهین در این اشکال آن است که کلی طبیعی به تعداد افرادش متعدد و متکثر است و به تعبیری نسبت کلی طبیعی به افرادش، همان نسبت پدران متعدد به فرزندان متعدد است. لذا «موجود مطلق» که فرضاً بر علت صادق است، همان شخص موجود مطلق نیست که فرضاً معلول است؛ پس تقدم موجود شخصی واحد بر خودش لازم نمی‌آید.

لکن این مبنا باطل است؛ یعنی چنین نیست که در هر یک از دو فرد مفروض «موجود مطلق»، حقیقت موجود مطلق، موجود بوده و این حقیقت موجود در یک فرد، با حقیقت موجود در فرد دیگر مغایر باشد. چرا؟ چون می‌پرسیم که این مغایرت از کجا آمده است؟ آیا خصیصه‌ای سبب امتیاز یکی از دو «موجود مطلق» از دیگری شده است یا نه؟

اگر خصیصه‌ای در بین نبوده، پس امتیازی هم در کار نیست و تعددی حاصل نمی‌شود؛ یعنی فقط یک موجود مطلق خواهیم داشت. همان‌طور که عرفاً قائل شده‌اند کلی طبیعی در هر فرد، دقیقاً همان است که در فرد دیگر وجود دارد (برای نمونه بنگرید: این‌ترکه، تمهید القواعد، ۶۱). اگر هم خصیصه‌ای سبب امتیاز یکی از این موجود مطلق‌ها از دیگری شده است، پس این موجود مطلق، گرفتار قیدی شده و حالت اطلاق خود را از دست داده است؛ یعنی موجود مطلق، موجود مطلق نیست و این خلف است.

بنابراین، این برهان خالی از اشکال است.

برهان ۱۲. مقدمه اول: واقعیت که به وسیله آن سفسطه دفع می‌شود و هر موجود دارای شعوری مضطر است که آن را بپذیرد، به خودی خود قبول بطلان و عدم نمی‌کند. مقدمه دوم: هر چه به خودی خود عدم نپذیرد، واجب بالذات است.

نتیجه: واقعیت مذکور واجب بالذات است و بنابراین، واجب الوجود بالذات وجود دارد.

اثبات مقدمه اول: فرض بطلان واقعیت، مستلزم ثبوت و وضع واقعیت است؛ زیرا اگر هیچ واقعیتی وجود نداشته باشد در آن صورت، این واقعیت که «هیچ واقعیتی موجود نیست» محقق خواهد بود. پس از نفی واقعیت، ثبوت آن لازم می‌آید که این تناقض است. ناچار باید بپذیریم که واقعیت، عدم و نفی نمی‌پذیرد (طباطبایی، حاشیه سفار، ۱۴/۶ و ۱۵).

علامه طباطبایی مقدمه نخست برهان خویش را به گونه‌ای دیگر نیز مدکّل می‌کند و آن اینکه: واقعیت عین هستی است (زیرا آنچه به وجود زائد موجود است، در حقیقت، خودش موجود نیست بلکه آن امر زائد موجود است؛ ولی واقعیت، عین هستی است و خودش موجود است) پس واقعیت به ضرورت ازلی موجود و عدم‌ناپذیر است (چون سلب شیء از خودش ممتنع بالذات است) (حاشیه/سفر، ۴۰/۶).

برهان ۱۳. مقدمه اول: اعمّ موجودات موجود است، و گرنه هیچ موجودی موجود نخواهد بود؛ زیرا نفی اعم، مستلزم نفی اخص است.

مقدمه دوم: اعمّ موجودات علتی برای موجود بودنش ندارد؛ زیرا اگر علتی برای او باشد، از آنجا که معلول در مرتبه علت خویش موجود نیست پس اعمّ موجودات هم در مرتبه علت خویش موجود نیست و با نفی وجود از اعمّ موجودات در آن مرتبه، هیچ موجودی نمی‌تواند در آن مرتبه موجود باشد و حتی علت هم در آن مرتبه نمی‌تواند وجود داشته باشد، چون نفی اعمّ مستلزم نفی اخص است. پس در مرتبه علت، علت، هم هست و هم نیست و این تناقض است. از آنجا که علت داشتن اعمّ موجودات، مستلزم تناقض شد باید آن را نفی کرد.

مقدمه سوم: هر چیزی که موجود بود ولی علتی نداشت، واجب‌الوجود بالذات است.

نتیجه: اعمّ موجودات، واجب‌الوجود بالذات و موجود است.

برهان ۱۴. مقدمه اول: موجود صرف که حیثیتی جز وجود ندارد، موجود است. چون اگر قضیه «موجود صرف معدوم است» صادق باشد، عکس مستوی آن نیز باید صادق باشد؛ یعنی باید قضیه «بعضی معدوم‌ها موجود صرف‌اند» صادق باشد، در حالی که این عکس نمی‌تواند صادق باشد چرا که مشتمل بر تناقض است. پس «موجود صرف معدوم است» کاذب است؛ پس «موجود صرف موجود است» صادق خواهد بود.

مقدمه دوم: موجود صرف علت ندارد؛ چون اگر علت داشته باشد، لازمه‌اش این است که در صورت نبودن علتش، معدوم شود، در حالی که معدوم بودن موجود صرف، تناقض است (به دلیلی که در مقدمه اول گفته شد).

مقدمه سوم: هر چیزی که موجود است و برای موجودیتش علت ندارد، واجب‌الوجود است.

نتیجه: موجود صرف، واجب‌الوجود و موجود است.

برهان ۱۵. مقدمه اول: موجود بالذات (که به خودی خود و بدون داشتن حالتی و رای ذاتش موجود است) موجود می‌باشد؛ زیرا قضیه «موجود بالذات معدوم است» نمی‌تواند صادق باشد (به بیانی مانند مقدمه نخست برهان چهاردهم).

مقدمه دوم: موجود بالذات معلول نیست؛ چون اگر معلول باشد باید در مرتبه علتش معدوم باشد زیرا معلول، از علت خود متأخر است، در حالی که موجود بالذات در هیچ مرتبه‌ای معدوم نیست و گرنه تناقض پیش می‌آید (به همان بیانی که در مقدمه اول گفته شد).

مقدمه سوم: هر چیزی که موجود باشد ولی معلول نباشد، واجب‌الوجود است.

نتیجه: موجود بالذات، واجب‌الوجود بالذات و موجود است.

برهان ۱۶. مقدمه اول: نخستین موجود (که هیچ موجودی نسبت به او هیچ‌گونه تقدیمی ندارد) موجود است؛ چون قضیه «نخستین موجود معدوم است» نمی‌تواند صادق باشد (به بیانی نظیر بیانی که در مقدمه نخست برهان چهاردهم گفته شد).

مقدمه دوم: نخستین موجود علت ندارد، و گرنه لازم می‌آید که نخستین موجود نباشد؛ چرا که علت او مقدم بر او و در نتیجه نسبت به او، اول خواهد بود و این خلاف فرض است.

مقدمه سوم: هر موجودی که علت ندارد، واجب‌الوجود بالذات است.

نتیجه: نخستین موجود، واجب‌الوجود بالذات و موجود است.

همین برهان را می‌توان این چنین تقریر کرد که: نخستین موجود، موجود است. و این موجود نخستین باید واجب‌الوجود نیز باشد، و گرنه علتی نیاز دارد و از علتش متأخر خواهد بود؛ یعنی دیگر نخستین موجود نیست و این خلاف فرض می‌شود.

برهان ۱۷. مقدمه اول: کامل‌ترین موجود، موجود است؛ چون قضیه «کامل‌ترین موجود معدوم است» نمی‌تواند صادق باشد (به بیانی نظیر بیانی که در مقدمه نخست برهان چهاردهم گفته شد).

مقدمه دوم: کامل‌ترین موجود، معلول نیست؛ چون اگر معلولِ علتی باشد، گرفتار خلف فرض

می‌شویم چرا که معلول نسبت به علت خویش ناقص است و اگر کامل‌ترین موجود علتی داشته باشد، دیگر کامل‌ترین موجود نخواهد بود.

مقدمه سوم: موجودی که معلول هیچ علتی نیست، واجب‌الوجود بالذات است.

نتیجه: کامل‌ترین موجود، واجب‌الوجود بالذات و موجود است.

برهان ۱۸. مقدمه اول: موجود صرف (که حیثیتی به جز وجود ندارد) موجود است؛ چون اگر موجود صرف معدوم باشد، یا خلف یا تناقض لازم می‌آید؛ زیرا موضوع در حال عدم یا وصف «موجود صرف» را دارد یا ندارد.

اگر در حال عدم، وصف موجود صرف را داشته باشد، به روشنی تناقض پیش می‌آید؛ چون هم موجود صرف است و هم معدوم.

اگر در حال عدم، وصف موجود صرف را نداشته باشد، لازم می‌آید موضوع چیزی مغایر با موجود صرف باشد و بنابراین آنچه معدوم است چیز دیگری است نه موجود صرف، که این خلاف فرض ماست.

مقدمه دوم: موجود صرف علتی ندارد (به همان بیانی که در توضیح مقدمه دوم برهان چهاردهم گفتیم).

مقدمه سوم: موجودی که معلول علتی نیست، واجب‌الوجود بالذات است.

نتیجه: موجود صرف، واجب‌الوجود بالذات و موجود است.

برهان ۱۹. مقدمه اول: موجود بالذات (که به خودی خود و بدون داشتن حالتی و رای ذات خویش موجود است) موجود می‌باشد؛ چون اگر معدوم باشد، یا خلف لازم می‌آید یا تناقض (به همان بیانی که در توضیح مقدمه نخست برهان هجدهم آوردیم).

مقدمه دوم: موجود بالذات علتی ندارد (به همان بیانی که در توضیح مقدمه دوم برهان پانزدهم گفته شد).

مقدمه سوم: موجودی که معلول علتی نیست، واجب‌الوجود بالذات است.

نتیجه: موجود بالذات، واجب‌الوجود بالذات و موجود است.

برهان ۲۰. مقدمه اول: «اولین موجود، موجود است»؛ چون اگر معدوم باشد، یا خلف لازم می‌آید یا تناقض (به بیانی نظیر بیانی که در توضیح مقدمه نخست برهان هجدهم آوردیم).

مقدمه دوم: اولین موجود علتی ندارد؛ زیرا اگر علتی داشته باشد، متأخر از او خواهد بود و دیگر اولین موجود نخواهد بود و این خلاف فرض ماست.

مقدمه سوم: موجودی که علتی ندارد و معلول نیست، واجب‌الوجود بالذات است.

نتیجه: اولین موجود، واجب‌الوجود بالذات و موجود است.

برهان ۲۱. مقدمه اول: «اولین موجود، موجود است»؛ چون «هیچ معدومی اولین موجود نیست» زیرا معدوم برای اولین موجود بودن، باید موجود باشد (چون بین موجود و اولین موجود، نسبت عموم و خصوص مطلق برقرار است و صدق اخص ملازم با صدق اعم است؛ پس اگر معدوم بخواهد اولین موجود باشد، باید موجود باشد) و این به روشنی تناقض است. پس گزاره «هیچ معدومی اولین موجود نیست» صادق است و صدق آن، مستلزم صدق عکس مستوی آن است. در این صورت، گزاره «اولین موجود معدوم نیست» درست است پس اولین موجود، موجود است.

مقدمه دوم: اولین موجود، علت ندارد (به بیانی که در مقدمه دوم برهان شانزدهم گفتیم).

نتیجه: اولین موجود، واجب‌الوجود بالذات و موجود است.

برهان ۲۲. مقدمه اول: «کامل‌ترین موجود، موجود است»؛ چون اگر معدوم باشد، یا خلف لازم می‌آید و یا تناقض (به بیانی نظیر بیانی که در توضیح مقدمه اول برهان هیجدهم آوردیم).

مقدمه دوم: کامل‌ترین موجود، معلول علتی نیست؛ چرا که اگر علت داشته باشد، علتش از او

کامل‌تر خواهد بود و دیگر کامل‌ترین موجود، کامل‌ترین نخواهد بود و این خلاف فرض است.

مقدمه سوم: موجودی که معلول هیچ علتی نیست، واجب‌الوجود بالذات است.

نتیجه: کامل‌ترین موجود، واجب‌الوجود بالذات و موجود است.

برهان ۲۳. مقدمه اول: «کامل‌ترین موجود، موجود است»؛ زیرا اگر موجود نباشد، گرفتار خلف

فرض می‌شویم یعنی لازم می‌آید کامل‌ترین موجود، کامل‌ترین موجود نباشد. توضیح اینکه:

نسبت بین موجود و کامل‌ترین موجود، عموم و خصوص مطلق بوده، و سلب اعم، ملازم سلب

اخص است. پس اگر از کامل ترین موجود، موجود - که اعم است - را سلب کنیم، کامل ترین موجود - که اخص است - نیز از او سلب می شود و در نتیجه، از کامل ترین موجود، کامل ترین موجود سلب می شود و این خلاف فرض است.

مقدمه دوم: کامل ترین موجود نمی تواند معلول علتی باشد (به بیانی که در توضیح مقدمه دوم برهان بیست و دوم آوردیم).

مقدمه سوم: هر موجودی که معلول علتی نباشد، واجب الوجود بالذات خواهد بود.
نتیجه: کامل ترین موجود، واجب الوجود بالذات است و موجود.

برهان ۲۴. مقدمه اول: اولین موجود، موجود است؛ زیرا اگر اولین موجود، موجود نباشد، خلف فرض لازم می آید (به همان بیانی که در توضیح نخستین مقدمه برهان بیست و سوم گفته شد).
مقدمه دوم: اولین موجود نمی تواند معلول علتی باشد (به بیانی که در توضیح مقدمه دوم برهان شانزدهم گفتیم).

مقدمه سوم: هر موجودی که معلول علتی نباشد، واجب الوجود بالذات است.
نتیجه: اولین موجود، واجب الوجود بالذات و موجود است.

اشکال: ممکن است دو برهان اخیر را نقض کنیم به این صورت که بگوییم «موجود هزار چشمی موجود است» چون اگر موجود نباشد خلف لازم می آید. علت این است که «موجود» اعم از «موجود هزار چشمی» است و اگر بتوان از موجود هزار چشمی، موجود را - که اعم است - سلب کرد، باید بتوان «موجود هزار چشمی» را - که اخص است - سلب نمود چون سلب اعم، ملازم سلب اخص است و با سلب «موجود هزار چشمی» از «موجود هزار چشمی» خلف فرض لازم می آید. پس برای فرار از خلف فرض باید بپذیریم که موجود هزار چشمی موجود است، حال آنکه چنین نیست.

پاسخ: چنین نیست که هویت هر چیزی با انضمام هر قیدی به آن محفوظ بماند. برای مثال اگر مثلث را مقید به این کردیم که همه زوایایش قائمه باشد، دیگر این شکل، نوعی از مثلث نخواهد بود. در مورد نقض مذکور هم چنین است. مفهوم «هزار چشمی» که مفهومی ماهوی است، از سنخ

وجود نیست تا نسبت بین «موجود» و «موجود هزار چشمی» عموم و خصوص مطلق شود، به خلاف «موجود» و «اولین موجود»؛ زیرا اولین هر چیز، از سنخ همان چیز است ولی «هزار چشمی» از سنخ «موجود» نیست.

برهان ۲۵. مقدمه اول: «من موجود هستم». این واقعیت را به علم حضوری می‌یابم.

مقدمه دوم: این موجود مشهود، یا همان موجود مطلق است که از هر قیدی حتی قید اطلاق هم رهاست یا موجود مقید است. در صورت اول، وجود موجود مطلق ثابت است. در صورت دوم هم وجود موجود مطلق ثابت می‌شود؛ چون وجود هر موجود مقیدی با وجود موجود مطلق ملازم است زیرا اگر موجود مطلق موجود نباشد، موجود مقید ملاک فرد بودن برای موجود مطلق را نخواهد داشت و در این صورت، موجود مقید هم موجود نخواهد بود و این خلاف فرض است. پس چون من وجود خود را شهود می‌کنم، یقیناً موجود مطلق موجود است.

مقدمه سوم: موجود مطلق علتی ندارد چون اگر علتی داشته باشد، در رتبه علتش موجود نخواهد؛ بود یعنی وجود موجود مطلق قیدی پیدا می‌کند تا وجود علتش تحت شمول وجود او نباشد، در حالی که موجود مطلق باید از هر قیدی رها باشد یعنی خلاف فرض لازم می‌آید. برای فرار از خلاف فرض باید معتقد شویم که موجود مطلق علتی ندارد.

نتیجه: موجود مطلق هم موجود و هم بی‌علت است.

مقدمه چهارم: هر چیز موجود و بی‌علت، واجب‌الوجود است.

از طرف دیگر، موجود مطلق بر هر موجود خاصی صادق و با آن متحد است، و گرنه باید به گونه‌ای مقید باشد تا بر آنها صادق نباشد و این به معنای خلف فرض است.

پس این موجود مطلق که واجب‌الوجود است، یا همان وجودی است که به علم حضوری مشهود من قرار گرفته و یا به نوعی با آن موجود مشهود متحد است. از این روست که می‌توان گفت: هر انسانی واجب‌الوجود را به اندازه ظرفیت وجودی خود به علم حضوری شهود می‌کند «وَقِيَ أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» (ذاریات، ۲۱).

در این برهان چون واسطه اثبات واجب، وجود مشهودی است که یا همان واجب است یا

وجودی است که به نوعی با واجب متحد است، پس طریق و مقصد در این برهان یکی است. از این رو، می‌توان این برهان را از براهین صدیقین به حساب آورد. از سوی دیگر، در این برهان واسطه اثبات واجب، همان وجود شخصی مستدل است. پس سالک و طریق هم یکی هستند؛ یعنی در این برهان طریق، مقصد و سالک به نحوی یکی شده‌اند.

برهان ۲۶. برهان دیگر، برهان آنسلم است که با یک متمم می‌توان آن را در شمار گروه دوم از برهان‌های فلسفی اثبات واجب دانست. او می‌گوید: چیزی که کامل‌تر از آن قابل تصور نیست، باید به عنوان یک واقعیت خارجی وجود داشته باشد؛ زیرا در غیر این صورت، باید بتوان چیزی کامل‌تر از کامل‌ترین شیء قابل تصور، تصور کرد و این سخن باطلی است. پس آنچه کامل‌تر از آن قابل تصور نیست، باید به عنوان یک واقعیت خارجی نیز موجود باشد (نقل با تصرف از *دایره‌المعارف پل ادواردز*، ۵۳۸/۶).

این برهان را می‌توان این‌گونه بازسازی کرد: برترین شیء، موجود است؛ زیرا هیچ معدومی شیء نیست، چه رسد به اینکه برترین شیء باشد. پس اگر برترین شیء معدوم باشد، در این صورت یک شکل اول می‌توان تشکیل داد بدین صورت که بر اساس فرض، برترین شیء، معدوم است و از سویی هیچ معدومی برترین شیء نیست. نتیجه می‌دهد که برترین شیء، برترین شیء نیست و این اولاً خلاف فرض است و ثانیاً لازم می‌آید چیز دیگری را که برتر از برترین شیء است فرض نمود، چون خود او برترین نبود. این نیز لازمه باطلی است؛ چون فرض شیء برتر از برترین شیء، مشتمل بر تناقض خواهد بود.

اشکالات وارد بر برهان آنسلم و پاسخ به آنها

اشکال اول: گونیلو که معاصر آنسلم بوده، نقضی بر سخن آنسلم وارد کرده و گفته است: نظیر استدلال آنسلم در مورد «جزیره‌ای که کامل‌تر از آن قابل تصور نیست» جاری است. پس باید چنین جزیره‌ای موجود باشد، وگرنه کامل‌ترین جزیره، کامل‌ترین جزیره نخواهد بود (*دایره‌المعارف پل ادواردز*، ۵۳۹/۶).

پاسخ: هیچ‌یک از وجود و عدم در معنای «جزیره» مأخوذ نیست و از این روست که می‌توان جزیره را هم به عدم متصف کرد و هم به وجود. از این رو ترکیب «جزیره معدوم» مشتمل بر تناقض نیست ولی موجود بودن در معنای «شیء» اخذ شده و در نتیجه «شیء معدوم» ترکیبی مشتمل بر تناقض است. پس نمی‌توان معدومی را فرض کرد که حقیقتاً شیء باشد، چه رسد به اینکه برترین شیء باشد؛ یعنی قضیه «هیچ معدومی برترین شیء نیست» حتماً صادق است، ولی قضیه «هیچ معدومی برترین جزیره نیست» می‌تواند صادق نباشد. حال بر این اساس می‌گوییم: بر پایه شکل اول، فرضاً برترین شیء معدوم است و هیچ معدومی برترین شیء نیست. پس برترین شیء، برترین شیء نیست و این خلاف فرض می‌شود. حال آنکه چنین قیاس شکل اولی در مورد برترین جزیره نمی‌توان تألیف کرد و به خلف رسید؛ زیرا کبرای این قیاس، احتمال کذب دارد.

اشکال دوم: نقض دیگری بر برهان آنسلم: شریک الباری موجود برترین دوم است و اگر برهان آنسلم تمام باشد، باید شریک الباری موجود باشد و گرنه موجود برترین دوم، موجود برترین نخواهد بود؛ حال آنکه شریک الباری موجود نیست (جوادی آملی، تبیین براهین اثبات خدا، ۱۹۳).

پاسخ: ترکیب «موجود برترین دوم» مشتمل بر تناقض است؛ چون اگر «موجود برترین» متعدد می‌شد، هر یک از افراد «موجود برترین» مرکب از جزء مشترک و جزء مختص می‌گردید. هر امر مرکبی به اجزای خویش محتاج و در نتیجه معلول است و می‌دانیم که معلول نمی‌تواند «برترین موجود» باشد؛ چرا که علت او «برتر از او» خواهد شد و این تناقض و خلف فرض است.

از آنجا که «موجود برترین دوم» مشتمل بر تناقض است، از معدومات می‌شود. پس کبرای قیاس گفته شده، یعنی این قضیه که «هیچ معدومی موجود برترین دوم نیست» در اینجا صادق نخواهد بود و در نتیجه، به خلف فرض نخواهیم رسید.

اشکال سوم: کانت به تقریر جدیدی که دکارت از سخن آنسلم دارد اعتراض کرده است. تقریر دکارت از برهان آنسلم این بود: «با وضوح می‌بینم که وجود از ماهیت خداوند به همان اندازه انفکاک‌ناپذیر است که تساوی مجموع سه زاویه با دو قائمه، از ماهیت مثلث، و یا مفهوم کوه از مفهوم دره و بنابراین تصور ذات کامل مطلق که فاقد وجود باشد، همان قدر مطرود ذهن است که

بخواهیم کوهی را بدون دره تصور کنیم» (دکارت، تأملات، ۸۶).

اشکال کانت این است که اگر مثلثی را وضع کنیم و در عین حال سه زاویه آن را وازنیم، این متناقض است ولی اگر مثلث را همراه با سه زاویه‌اش یکجا منکر شویم، این دیگر به هیچ روی تناقض نیست. درست همین امر درباره مفهوم «هستومند (= موجود) مطلقاً ضروری» نیز صدق می‌کند. اگر شما هستی او را رفع کنید، این شیء را همراه با همه محمولاتش رفع کرده‌اید؛ پس دیگر تناقض از کجا زاده خواهد شد؟ (کانت، سنجش خردناب، ۶۵۹)

پاسخ: باید دانست که همان‌گونه که پیش‌تر گفته‌ایم - وصف عنوانی موضوع بر افراد موضوع به نحو واقعی صادق است؛ اگر چه وجود افراد موضوع فرضی باشد، وگرنه فرد موضوع، فرد موضوع نخواهد بود. حال بر اساس این نکته می‌گوییم: گزاره «مثلث موجود نیست» هیچ تناقضی در بر ندارد؛ چرا که در معنای مثلث، وجود اخذ نشده است تا اتصاف افراد به مثلث بودن، بانفی وجود از آنها تناقضی به بار آورد، ولی در گزاره «موجود اکمل موجود نیست» یا «واجب الوجود موجود نیست» تناقض لازم می‌آید؛ چون در معنای موضوع، وجود اخذ شده است. در این صورت، باید بر افراد مفروض موضوع، وصف عنوانی موضوع که مشتمل بر وصف موجودیت است صادق باشد؛ یعنی افراد مفروض موضوع باید واقعا متصف به موجود باشند، در حالی که در محمول، وجود از آنها سلب شده است. پس در همان افراد مفروض تناقض پیش می‌آید.

اشکال چهارم: راسل گفته قضیه هلیه بسیطه مثل «Xها موجود نیستند» بدین معناست که هیچ موجودی مصداق X نیست. پس نقش وجود، ارائه مصداق برای مفهوم مفروض است. برای مثال «گاوها موجودند»، بیانی در باب گاوها نیست که گاوها صفتی به نام وجود دارند، بلکه بیانی در باب مفهوم یا ماهیت گاو است که مصدیقی دارد. با توجه به این تحلیل، سؤال درست این است که بپرسیم: آیا مفهوم «موجود کامل» مصداقی دارد یا نه؟ (دائرةالمعارف پل‌ادواردز، ۵۴۰/۶)

پاسخ: می‌توان برهان آنسلم را بر اساس تحلیل راسل بازسازی کرد؛ بدین صورت که بگوییم: «برخی موجودها، موجود کامل‌اند» زیرا اگر «هیچ موجودی، موجود کامل نیست» صادق باشد، باید عکس مستوی این قضیه یعنی «هیچ موجود کاملی، موجود نیست» هم صادق باشد. ولی با

بیانی که در پاسخ به اشکال کانت گفتیم، معلوم می‌شود گزاره «هیچ موجود کاملی، موجود نیست» مشتمل بر تناقض و کاذب است. اگر این گزاره عکس، کاذب باشد، گزاره اصل یعنی «هیچ موجودی موجود کامل نیست» هم کاذب است؛ چون کذب عکس، مستلزم کذب اصل است و در صورت کذب گزاره اخیر، نقیض آن یعنی «برخی موجودها موجود کامل‌اند» صادق است و این همان چیزی است که راسل و امثال او در اثبات خدا خواهان آن هستند.

اشکال پنجم: شهید مطهری معتقد است برهان آنسلم در اثبات وجود خدا ناکافی است. او می‌گوید: چون «در این تقریر، وجود به منزله صفت خارجی برای ذات اشیا فرض شده است، یعنی برای اشیا قطع نظر از وجودشان، ذات و واقعیتی فرض شده است، آن‌گاه گفته شده که وجود، لازمه «ذات بزرگ‌تر» است، چه اگر «ذات بزرگ‌تر» وجود نداشته باشد «ذات بزرگ‌تر» نخواهد بود... تفکیک ذات اشیا از وجود در ظرف خارج و توهم اینکه وجود برای اشیا از قبیل عارض و معروض و لازم و ملزوم است، اشتباه محض است» (مجموعه آثار، ۹۹۲/۶).

پاسخ: اولاً هیچ یک از تقریرهای برهان آنسلم، بر عروض خارجی وجود بر ماهیت اشیا مبتنی نیست، بلکه به عکس می‌توان برهان آنسلم را دلیلی بر اتحاد وجود و ماهیت در موجود برترین دانست؛ زیرا به مجرد نفی وجود برترین، هم هستی موجود برترین و هم «موجود برترین» بودن او از دست می‌رود. به تعبیری با یک نفی از «موجود برترین»، هم نفی وجود و هم نفی ماهیت از او می‌شود. این وابسته به یکی بودن وجود و ماهیت، در «موجود برترین» است.

ثانیاً: خواه آنسلم وجود را عارض بر ذات «موجود برترین»، یا وجود او را عین ذاتش می‌دانسته، باز برهان او تمام است؛ چون با نفی وجود از موجود برترین، به تناقض گرفتار می‌شویم یعنی به اینجا می‌رسیم که موجود برترین، موجود برترین نبوده و تناقض هم پذیرفتنی نیست.

به تعبیر دیگر، خواه آنسلم معتقد بوده باشد که نفی وجود از «موجود برترین»، بعینه نفی «موجود برترین» از «موجود برترین» است یا اینکه معتقد بوده که نفی وجود از «موجود برترین» ملازم با نفی «موجود برترین» از «موجود برترین» است نه عین او، به هر حال با نفی وجود از «موجود برترین»، چه با یک نفی و چه با دو نفی، به تناقضی گرفتار می‌شویم که پذیرفتنی نیست.

اشکال ششم: برخی معتقد شده‌اند که واسطه اثبات در برهان آنسلم، «موجود کامل» به عنوان یک مفهوم ذهنی است. بر این اساس گفته شده که نبودن «موجود کامل» در خارج، ملازم با سلب مفهوم «موجود کامل» از خودش و ملازم با خلف نیست؛ زیرا کامل‌ترین بودن مفهوم خداوند وقتی خداش دار می‌شود که مفهوم هستی و مفهوم موجود بودن به حمل اولی از آن سلب شود، در حالی که اگر خداوند در خارج موجود نباشد، سلب مفهوم وجود و سلب کمال به حمل اولی از آن نتیجه گرفته نمی‌شود (جوادی آملی، تبیین براهین اثبات خدا، ۱۹۴).

این اشکال در دیگر برهان‌های صدیقین نیز توهم گردیده است (همان، ۱۹۶-۲۰۷).

پاسخ: واسطه اثبات در برهان آنسلم در تقریر مذکور «موجود کامل» به عنوان یک مفهوم نیست بلکه مفهوم صرفاً وسیله اشاره به فرد حقیقی «موجود کامل» است و خود این مفهوم موضوعیت ندارد. به همین دلیل خلفی که در برهان آنسلم ادعا شده، خلفی است که در صورت معدوم بودن «موجود کامل» به عنوان یک حقیقت خارجی حاصل می‌شود، نه در «موجود کامل» به عنوان یک مفهوم.

توضیح اینکه: قضیه «موجود کامل معدوم است»، قضیه‌ای حقیقیه است و موضوع در قضیه حقیقیه فرد حقیقی است گرچه وجودش فرضی باشد. فرد مفروض الوجود موضوع از یکسوبه حکم اینکه فرد حقیقی، موجود کامل است باید به وصف عنوانی «موجود کامل» اتصاف حقیقی داشته باشد، و از سوی دیگر، این فرد موضوع معدوم است یعنی موجود نیست و بنابراین موجود کامل هم نیست. پس آنچه به حمل شایع موجود کامل است، به حمل شایع موجود کامل نیست و این آشکارا خلف است؛ البته خلف در حقیقت خارجی نه در مفهوم. افزون بر این، دو مفهوم مأخوذ در موضوع و محمول در گزاره ایجابی باید متحد‌المصداق باشند، پس نباید بین آن دو مفهوم ناسازگاری باشد، از این رو اگر درست باشد که «موجود کامل معدوم است» باید مفهوم «موجود کامل» از خودش خالی گردد تا بتواند با مفهوم «معدوم» سازگار و با او متحد‌المصداق گردد و در این صورت مفهوم «موجود کامل» مفهوم «وجود کامل» نیست.

همین پاسخ می‌تواند در پاسخگویی به این اشکال در دیگر برهان‌ها هم به کار آید.

دو نکته در مورد برهان آنسلم

۱. برهان آنسلم در اثبات موجود برترین موفق است، ولی برای اثبات اینکه موجود برترین همان واجب‌الوجود است، نیازمند بیان زائدی است و آن اینکه: برترین موجود، معلول علتی نیست و گرنه خلف لازم می‌آید؛ زیرا اگر برترین موجود معلول باشد، نسبت به علت خویش ناقص است و دیگر برترین موجود نخواهد بود. همچنین معلول در رتبه علتش وجود نداشته، از علت تأخر دارد. اگر برترین موجود معلول باشد، در رتبه علتش معدوم است و چنان‌که در اصل برهان توضیح داده شد، نفی وجود از برترین موجود به خلف و تناقض می‌انجامد. پس نمی‌توان برترین موجود را معلول دانست.

بنابراین برترین موجود، وجود دارد و علتی هم ندارد، پس او واجب‌الوجود بالذات است.

۲. وجه اینکه برهان آنسلم را از برهان‌های صدیقین به شمار آوریم، این است که معیار برهان صدیقین این بود که واسطه اثبات واجب در آن برهان، امری بیگانه با واجب نباشد و در برهان آنسلم این معیار وجود دارد؛ یعنی از حقیقت «موجود برترین» وجود واجب اثبات شد و حقیقت او عین وجود اوست؛ چون با نفی وجود از او، هم وجود و هم ماهیت یکجا از او سلب می‌شود. البته اگر برهان آنسلم را با تکیه بر خلف در مفهوم «موجود برترین» تقریر کنیم (آنگونه که در پاسخ اشکال اخیر تقریر شد) باید آن را از نوع برهان وجودی بدانیم نه صدیقین.

گروه سوم از براهین فلسفی

این گروه شامل برهان‌هایی است که در آنها خود حقیقت واجب‌الوجود به طور مستقیم مورد بحث است. در این گروه شش برهان ارائه می‌کنیم.

برهان ۲۷. واجب‌الوجود، موجود است؛ زیرا اگر واجب‌الوجود معدوم باشد خلف لازم می‌آید. چرا؟ چون در صورت معدوم بودن واجب‌الوجود، این عدم یا به خاطر آن است که واجب، ممتنع‌الوجود است و یا به خاطر آن است که واجب، ممکن‌الوجودی است که علت وجودش موجود نیست؛ زیرا هر امری در یکی از این دو صورت معدوم است.

ولی هم ممتنع‌الوجود بودن و هم ممکن‌الوجود بودن واجب خلاف فرض است چون

مفروض؛ این است که موضوع قضیه مورد نظر ما، واجب الوجود بالذات می باشد (کمپانی، تحفة الحکیم).^۱

برهان ۲۸. مقدمه اول: واجب الوجود بالذات نه ممتنع است و نه ممکن بالذات.

مقدمه دوم: هر معدومی یا ممتنع بالذات است یا ممکن بالذات.

نتیجه: واجب الوجود بالذات معدوم نیست؛ یعنی موجود است.

مقدمه اول بدیهی است و بر فرض نظری بودن می توان آن را اثبات کرد؛ چون هیچ ممکن بالذاتی واجب بالذات نیست و گر نه بخاطر ممکن بالذات بودنش، ضرورت وجود ندارد و بخاطر واجب بالذات بودنش، به خودی خود ضرورت وجود دارد و این تناقض است. پس «هیچ ممکن بالذاتی واجب بالذات نیست». در این صورت، عکس مستوی این قضیه صادق، یعنی «هیچ واجب بالذاتی ممکن بالذات نیست» هم صادق است.

همچنین هیچ ممتنع بالذاتی واجب بالذات نیست، به همان بیانی که در ممکن بالذات نبودن واجب گفتیم. پس عکس مستوی قضیه فوق هم صادق است؛ یعنی «هیچ واجب بالذاتی ممتنع بالذات نیست». پس ثابت شد که واجب بالذات نه ممکن بالذات است و نه ممتنع بالذات.

برای اثبات مقدمه دوم می توان گفت: معدوم چون وجود ندارد، پس ضروری الوجود نیست.

هر چه ضروری الوجود نباشد، یا ضروری العدم است یا ضروری العدم هم نیست. در صورت نخست، ممتنع بالذات می شود و در صورت دوم ممکن بالذات خواهد بود. پس هر معدومی یا ممتنع بالذات است یا ممکن بالذات.

برهان ۲۹. واجب الوجود بالذات موجود است؛ چرا که اگر «واجب الوجود بالذات معدوم است» صادق باشد، عکس مستوی آن یعنی این قضیه که «بعضی معدومها واجب الوجود بالذات هستند» هم باید صادق باشد. اما این قضیه به روشنی مشتمل بر تناقض است؛ چون معدوم، وجودی ندارد، در حالی که آنچه واجب الوجود بر آن صادق است حتما وجود دارد. پس به دلیل تناقض، قضیه

۱. این همان برهان گرچه به اسم برهان محقق اصفهانی شهرت یافته است ولی قبل از او در کتاب جامع الاکتاف ملامحمد مهدی نراقی ۸۴/۱ به همین شکل آمده است.

عکس کاذب می‌شود و در نتیجه قضیه اصل یعنی این قضیه که «واجب الوجود بالذات معدوم است» هم کاذب است. پس ادعای ما که «واجب الوجود بالذات موجود است» صادق خواهد بود. این برهان را می‌توان این چنین نیز تقریر کرد: هیچ معدومی واجب الوجود نیست؛ چرا که در صورت واجب الوجود بودن معدوم، طبق بیان بالا تناقض لازم می‌آید. پس با صدق این قضیه، عکس مستوی آن یعنی این قضیه که «هیچ واجب الوجودی معدوم نیست» هم صادق خواهد بود. پس با صدق قضیه اخیر، نتیجه می‌گیریم که واجب الوجود، موجود است.

برهان ۳۰. مقدمه اول: واجب الوجود ممکن‌العدم نیست؛ زیرا اگر واجب الوجود ممکن‌العدم، باشد باید عکس مستوی آن یعنی این قضیه که «بعضی ممکن‌العدم‌ها واجب الوجودند» هم صادق باشد؛ ولی قضیه عکس به روشنی و به دلیل در بر داشتن تناقض، باطل و دروغ است. علت این است که فرد ممکن‌العدم، امکان عدم دارد و از طرفی به دلیل صدق محمول بر آن، امکان عدم ندارد چون محمول قضیه «واجب الوجود» است.

با کذب قضیه عکس، به کذب اصل یعنی «واجب الوجود ممکن‌العدم است» می‌رسیم؛ یعنی «واجب الوجود ممکن‌العدم نیست» صادق می‌شود و چون ممکن‌العدم نیست، پس عدم در آن راه ندارد و بنابراین موجود است؛ و گرنه ارتفاع نقیضین لازم می‌آید.

برهان ۳۱. واجب الوجود بالذات موجود است، و گرنه یا خلف فرض لازم می‌آید یا تناقض. چون اگر واجب الوجود بالذات موجود نباشد یعنی معدوم باشد، و در حال عدم، یا حقیقت واجب الوجودی را ندارد، پس آنچه معدوم است حقیقت واجب الوجود نیست بلکه امری مغایر با واجب الوجود است حال آن که فرض ما این بود که حقیقت واجب الوجود معدوم باشد و این خلاف فرض شد. یا اینکه در حال عدم، حقیقت واجب الوجودی را دارد یعنی در عین معدوم بودن، به طور ضروری وجود دارد که این هم تناقض آشکار و باطل است.

در نتیجه، واجب الوجود بالذات موجود است نه معدوم.

برهان ۳۲. واجب الوجود ممکن‌العدم نیست و گرنه تناقض لازم می‌آید.

همان گونه که در برهان ۳ توضیح دادیم، بر خلاف قضیه خارجی، موضوع قضیه حقیقه شامل

افراد فرضی نیز می‌شود، ولی فرض در قضایای حقیقیه به تحقق افراد مربوط است نه اتصاف افراد به وصف عنوانی موضوع؛ زیرا اگر اتصاف فرد به وصف عنوانی واقعا محقق نباشد، فرد، فرد نخواهد بود.

قضیه «واجب الوجود ممکن العدم است» قضیه حقیقیه است. پس فرد فرضی موضوع، از طرفی واجب الوجود است و از طرفی چون ممکن العدم است، واجب الوجود نیست و این امر تناقض را لازم می‌آورد و تناقض، همان گونه که در موجودات واقعی محال است، در موجودات مفروض هم محال است. هنگامی که قضیه «واجب الوجود ممکن العدم است» به دلیل اشمال بر تناقض، باطل است، نقیض آن یعنی «واجب الوجود ممکن العدم نیست» حق است. پس واجب الوجود نمی‌تواند معدوم باشد و موجود است.

بخش دوم

براهین عرفانی بر وجود واجب

ویژگی این دسته از براهین آن است که لازمه روشن آنها، مساوقت وجود با وجوب ذاتی است. از این رو این گونه براهین را عرفانی می‌نامیم؛ زیرا مسئله مساوقت وجود با وجوب ذاتی و در نتیجه وحدت شخصی وجود، از مهم ترین مسائل عرفان است.

در این بخش ده برهان می‌آوریم:

برهان ۱. مقدمه اول: وجود به خودی خود موجود است نه به وجودی زائد (به دلیل اصالت الوجود).

مقدمه دوم: هر چه به خودی خود موجود است، واجب الوجود بالذات می‌باشد؛ چون به دلیل امتناع ذاتی انفکاک ذات هر چیز از خودش، موجود نبودن وجود محال و ممتنع ذاتی است (قیصری، شرح فصوص الحکم، ۲۰).

پس لازمه این برهان آن است که هر وجودی با وجوب ذاتی مساوق است؛ چرا که موجودیت هر وجود به دلیل اصالت الوجود عین ذات اوست.

برهان ۲. مقدمه اول: معدوم بودن هر موجودی تناقض است.

مقدمه دوم: تناقض، ممتنع بالذات است.

نتیجه: معلوم بودن هر موجودی ممتنع بالذات است. حال این نتیجه را مقدمه اول قرار می‌دهیم برای مقدمه دیگری و آن اینکه هر چه معدوم بودنش ممتنع بالذات باشد، وجودش وجوب ذاتی دارد؛ چون اگر وجوب ذاتی نداشته باشد، معدوم بودنش ممکن خواهد بود نه ممتنع بالذات، و این خلاف فرض ماست.

نتیجه: موجود بودن هر موجود، وجوب ذاتی دارد.

برهان ۳. هر موجودی واجب‌الوجود بالذات است؛ زیرا هر موجودی یا واجب بالذات است یا نقیض واجب بالذات (به دلیل امتناع ارتفاع نقیضین)

شق دوم ممکن نیست؛ زیرا هیچ موجودی ممتنع بالذات نیست و گرنه موجود نبود.

ولی نقیض واجب بالذات، ممتنع بالذات است؛ زیرا اگر نقیض واجب بالذات ممکن‌الوقوع باشد، خود واجب، ضرورت وجود نخواهد داشت بلکه ممکن‌الوقوع خواهد بود و در نتیجه واجب‌الوجود، واجب‌الوجود نمی‌شود و این خلاف فرض است.

پس هیچ موجودی نمی‌تواند نقیض واجب بالذات باشد.

از طرفی ارتفاع نقیضین محال است. پس اگر موجودی نقیض واجب بالذات نبود، باید واجب

بالذات باشد.

نتیجه اینکه هر موجودی واجب‌الوجود بالذات است.

برهان ۴. هر موجودی واجب‌الوجود بالذات است؛ زیرا براساس امتناع ارتفاع نقیضین، هر موجودی یا ممتنع بالذات است یا نقیض ممتنع بالذات.

شق اول تردید به روشنی باطل است؛ چون «موجود ممتنع بالذات» مشتمل بر تناقض می‌باشد.

پس باید شق دوم را پذیرفت؛ یعنی هر موجود نقیض ممتنع بالذات است.

مقدمه دوم: هر چه نقیض ممتنع بالذات است، واجب‌الوجود بالذات است. چرا؟

چون اگر نقیض ممتنع بالذات امکان عدم داشته باشد، خود ممتنع بالذات ضرورت عدم

نخواهد داشت و بنابراین ممتنع بالذات، ممتنع بالذات نخواهد بود و این خلاف فرض است.

پس هر چه نقیض ممتنع بالذات است، واجب الوجود بالذات است.

نتیجه: هر موجودی واجب الوجود بالذات است.

برهان ۵. هر موجودی واجب الوجود بالذات است، زیرا:

مقدمه اول: هر امر مفروض به حسب ذاتش (یعنی بدون اینکه به امر بیگانه‌ای مقید یا وابسته بشود، خواه آن امر وجودی باشد یا عدمی) یا موجود است و یا معدوم و حالت سومی دیگر فرض ندارد. در صورت نخست، او واجب الوجود بالذات است و در صورت دوم، ممتنع الوجود بالذات خواهد بود. پس تثلیث مواد باطل است و هر امری یا واجب الوجود بالذات است یا ممتنع الوجود بالذات.

مقدمه دوم: موجود، ممتنع بالذات نیست و گرنه تناقض پیش می‌آید.

نتیجه: هر موجود، واجب الوجود بالذات است.

برهان ۶. مقدمه اول: هر موجود، یا واجب الوجود بالذات است یا ممکن الوجود بالذات.

مقدمه دوم: لکن شق دوم تردید باطل است؛ چون ممکن بالذات در صورتی موجود است که به علتی وابسته باشد. پس آنچه ملاک معدوم بودن ممکن می‌شود، وابسته نبودن به علت است نه وابسته بودن به عدم علت؛ یعنی ممکن در معدوم بودن به چیزی وابسته نیست بلکه به حسب ذات و بدون وابستگی به امری معدوم است. از طرفی هر چه به حسب ذات معدوم است، ممتنع بالذات است و ممتنع بالذات هرگز موجود نیست.

در نتیجه، شق اول تردید حق است؛ یعنی هر موجود، واجب الوجود بالذات خواهد بود.

برهان ۷. مقدمه اول: هر موجود یا واجب الوجود بالذات است یا ممکن الوجود بالذات.

مقدمه دوم: لکن شق دوم باطل است؛ یعنی هیچ موجودی ممکن الوجود بالذات نیست. چرا؟ چون اگر برخی موجودها ممکن الوجود باشند، از آنجا که هر ممکن الوجودی ممکن‌العدم هم هست، بر اساس شکل اول، نتیجه این می‌شود که بعضی موجودها ممکن‌العدم‌اند و این به معنای امکان تناقض است؛ چرا که امکان معدوم بودن موجود، همان امکان تناقض است و امکان تناقض مثل وقوعش محال است.

نتیجه: با ابطال شق دوم، شق اول اثبات می‌شود؛ یعنی هر موجود، واجب‌الوجود بالذات است.

برهان ۸. مقدمه اول: هر موجودی یا واجب است یا غیر واجب.

مقدمه دوم: لکن شق دوم باطل است؛ زیرا اگر موجودی غیر واجب باشد، عدم برای او ممکن است و اگر عدم برای چیزی ممکن بود، پس ممکن است موجود نباشد و این مستلزم خلف و تناقض است؛ زیرا «موجود» اعم از «موجود غیر واجب» است و سلب «موجود» - که اعم است - مستلزم سلب اخص یعنی سلب «موجود غیر واجب» است. پس اگر موجود غیر واجب «موجود» نباشد، «موجود غیر واجب» هم نخواهد بود و این خلف و تناقض است.

نتیجه: با ابطال شق دوم، شق اول اثبات می‌شود که هر موجودی واجب است.

برهان ۹. مقدمه اول: هر موجودی یا معلول است یا معلول نیست.

مقدمه دوم: لکن معلول بودن موجود محال است؛ چون اولاً هیچ موجودی معدوم نمی‌شود در حالی که هر معلولی با نفی علتش معدوم می‌گردد. پس بر اساس شکل دوم از دو مقدمه اخیر نتیجه می‌گیریم که هیچ موجودی معلول نیست.

در مقام توضیح این قضیه که «هیچ موجودی معدوم نمی‌شود» می‌گوییم: هر موجود مفروضی اگر وجودش زائد بر ذاتش باشد، خود آن ذات حقیقتاً موجود نیست و آن ذات رانمی‌تواند از واقعیات دانست، لکن اگر وجودش عین ذاتش باشد، در این صورت چنین موجودی معدوم نمی‌شود؛ زیرا سلب ذات هر چیز از خودش ممتنع است.

نتیجه: با ابطال شق اول یعنی معلول بودن موجود، شق دوم یعنی معلول نبودن موجود اثبات

می‌شود و اگر موجود معلول نباشد، پس واجب‌الوجود است.

در نهایت نتیجه می‌گیریم که هر موجودی واجب‌الوجود بالذات است.

برهان ۱۰. همان دو مقدمه برهان قبلی را استفاده کرده و در مقام اثبات مقدمه دوم یعنی «امتناع

معلول بودن موجود» می‌گوییم: هیچ موجودی در هیچ مرتبه‌ای معدوم نیست؛ چرا که اگر موجودی در مرتبه‌ای معدوم باشد تناقض رخ می‌دهد. ولی معلول در مرتبه علتش معدوم است؛ زیرا وجود علت بر وجود معلول مقدم است و بر این اساس، معلول در رتبه وجود علت موجود

نیست و گر نه تقدم علت بر معلول نفی می شود.

طبق شکل دوم قیاس نتیجه می گیریم که هیچ موجودی معلول نیست.

نتیجه اینکه با ابطال این شق که موجود معلول است، شق دیگر که موجود معلول نیست اثبات

می شود. اگر موجودی معلول نبود پس واجب الوجود است.

در نهایت به این نتیجه می رسیم که هر موجودی، واجب الوجود بالذات است.

نکته پایانی در باب براهین عرفانی

به این دلیل که بر اساس ادله توحید، تعدد واجب الوجود محال است، پس گزاره «هر موجودی

واجب الوجود بالذات است» که نتیجه همه براهین عرفانی بود، فقط یک فرد خواهد داشت؛ یعنی

تعدد و تکثر موجودات، به تکثر مظاهر موجود واحد باز می گردد و همه موجودات، امکانی که

بر اساس توضیحی که در برهان ۹ آمد موجوداتی بالعرض و غیر حقیقی اند، جلوه‌ها و مظاهر رخ آن

موجود یگانه خواهند بود.

منابع

۱. آشتیانی، میرزا مهدی مدرس، *تعلیقه بر شرح منظومه حکمت سبزواری*، به اهتمام عبدالجواد فلاطوری و مهدی محقق، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ ش.
۲. آملی، سید حیدر، *رساله نقد النقود فی معرفة الوجود*، (ضمیمه کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار، مصحح: هانری کریین، انجمن ایرانشناسی فرانسه، ۱۳۶۸ ش).
۳. ابن ترکه، صائت‌الدین علی بن محمد، *تمهید القواعد*، مقدمه و تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، چاپ دوم، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۶۰ ش.
۴. ابن سینا، ابوعلی حسین بن علی، *الاشارات و التنبیها*، (مع شرح المحقق الطوسی)، تهران، مطبعة الحیدری، ۱۳۷۹ ق.
۵. جوادی آملی، عبدالله، *تبیین براهین اثبات خدا*، تنظیم: حمید پارسانیا، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۸ ش.
۶. خوانساری، آقا جمال، *الحاشیة علی حاشیة الخضری*، قم، مؤتمر المحقق خوانساری، ۱۳۷۸ ش.
۷. دکارت، رنه، *تاملات در فلسفه اولی*، ترجمه: دکتر احمد احمدی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹ ش.
۸. سبزواری، حاج ملاهادی، *اسرار الحکم*، مقدمه: توشیهیکو ایزوتسو، تهران، انتشارات مولی، ۱۳۶۱ ش.
۹. _____، *حاشیه بر الاسفار (الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه)*، صدر المتألهین).
۱۰. _____، *شرح المنظومه (قسم الحکمه)*، تعلیقه: آیت‌الله حسن زاده آملی، تهران، نشر نایب، ۱۴۱۶ ق.
۱۱. شیرازی، صدرالدین محمد، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه (مشهور به الاسفار)*، چاپ چهارم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۰ ق.
۱۲. _____، *مفاتیح الغیب*، تصحیح: محمد خواجوی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳ ش.
۱۳. طباطبایی، محمدحسین، *الرسائل التوحیدیه*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۵ ق.
۱۴. _____، *حاشیه بر اسفار در [صدر المتألهین، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه]*، چاپ چهارم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۰ ق.
۱۵. قیصری، داود بن محمود بن محمد، *مطلع خصوص الکلم فی معانی فصوص الحکم*، قم، منشورات انوار الهدی، ۱۴۱۶ ق.
۱۶. کانت، ایمانوئل، *سنجش خرد نایب*، ترجمه: دکتر شمس‌الدین ادیب سلطانی، تهران، انتشارات

امیرکبیر، ۱۳۶۲ ش.

۱۷. کمپانی، محمد حسین، *تحفة الحکیم*، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۳۷۷ ق.

۱۸. مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار شهید مطهری*، جلد ششم، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۷۷ ش.

۱۹. نراقی، محمد مهدی بن ابی ذر، *جامع الانتکار و نافذ الانظار*، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۸۱ ش.

20. Edwards, Paul, *The Encyclopedia of philosophy*, 1967.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی